

اسلام، دموکراسی و امپریالیسم



جلال رحمانی: در اواخر ژانویه ۲۰۰۸ فاروق سولریا با «طارق علی»، نویسنده و فعال اجتماعی معروف پاکستانی، مصاحبه‌ای کرده که در «گرین لفت ویکلی» به چاپ رسیده است.

آیا شما واقعا عقیده دارید که امپریالیسم آمریکا پس از فروپاشی شوروی، دشمنی به نام بنیادگرایی را برای نیازهای خود خلق کرده است؟

در تمامی کشورهای اسلامی، به جز تعداد معدودی، بنیادگرایی چه به‌طور مستقیم و چه غیرمستقیم با مساعدت آمریکا پدید آمده است. مطلقا بدون حمایت آمریکا، بنیادگرایان نمی‌توانستند به یک نیرو تبدیل شوند. در مصر، انور سادات، از بنیادگرایی استفاده کرد تا نیروهای سکولار را ترور کند. در پاکستان، ژنرال ضیا، دقیقا همین عمل را انجام داد. در عربستان سعودی با یک حکومت پادشاهی مرکب از وهابیون طرفیم که مورد حمایت آمریکاست. ناگفته نماند که آمریکا در افغانستان نیروهایی را پشتیبانی کرد، چه اشغال افغانستان، به‌وسیله شوروی برحق بوده باشد یا نه. من در همان زمان پیش‌بینی کرده بودم که این عمل چاه ویلی را سبب خواهد شد که تمیزکردنش دهه‌ها طول خواهد کشید. فکر می‌کنم آمریکا در جنگ سرد تلاش‌های فراوانی را برای گسترش هرچه بیشتر بنیادگرایی به عمل آورد. مثلا اسرائیل از همین طریق تمامی رهبران سکولار فلسطینی را به عقب راند.

فکر نمی‌کنید که درون بنیادگرایی، دانه‌های ضدامپریالیستی حتی قبل از جنگ سرد موجود بوده است؟ مثالی زده باشیم: حمله به پایگاه‌های آمریکا در لبنان؟

تجربه لبنان مسئله دیگری است. حزب‌الله از درون انقلاب اسلامی ایران بیرون آمد و آشکارا بیان کرد که هدف‌اش بیرون‌راندن اسرائیل از لبنان است. این یک شعار مورد پسند همه بود. به هر حال، مبارزه واقعی علیه امپریالیسم در آزادی و رهایی مفهوم می‌یابد. آن چیزی که بنیادگرایان می‌خواهند، عقب‌گرد دادن به اسلام است که آن را هم به درستی درک نکرده‌اند. با عقب‌نشینی رادیکال‌ها، احزابی باقی ماندند که به اصطلاح ضدامپریالیستی عمل می‌کنند.

فکر می‌کنید این سناریوی جدید در واقع افکار ساموئل هانتینگتون در رساله «برخورد تمدن‌ها» را تایید می‌کند، چراکه جهان مسلمانان از بوسنی تا چین، افغانستان تا عراق تحت حملات مستمر بوده است؟

آیا این یک تصادم تمدن‌هاست؟ باید گفته شود که همیشه یک رودررویی بین شمال و جنوب بوده است. به آمریکای لاتین نظر بیفکنید، در آنجا مبارزه‌ای علیه امپریالیسم و برنامه‌های نئولیبرال جاری است. در آمریکای لاتین، واقعه ۱۱ سپتامبر علنا جشن گرفته شد. آنجا که در جوار تمدن غرب است. ایده «برخورد تمدن‌ها» اساسا بی‌پایه است. اتفاقا خیلی جالب است که چنین عقیده‌ای در خدمت بنیادگرایی است.

چرا برخی مقاومت‌ها در جهان اسلام خودش را در شکل بنیادگرایی نشان می‌دهد، در صورتی که برعکس در آمریکای لاتین، مبارزات مردم در شکل مبارزات طبقاتی جریان دارد؟

من فکر می‌کنم آن مبارزه طبقاتی شکل خواهد گرفت. فقط ممکن است ۱۰ تا ۲۰ سال به طول انجامد. این مبارزات قبلا وجود داشته است. در اندونزی، در پاکستان و جاهای دیگر. باید گفت که زمانی که ایده‌های سوسیالیستی مقبولیت عام یافته بود، این ایده‌ها در جهان اسلام هم مورد قبول بود. اما این مبارزه به دلایل و اشکال مختلف سرکوب شدند. اندونزی یکی از بزرگترین احزاب کمونیست را در دنیا داشت. این حزب در سال ۱۹۶۵ به‌وسیله سوهارتو و با کمک امپریالیست‌ها سرکوب شد. در پاکستان، جنبش‌های دهقانی و کارگری سرکوب شدند و نخست‌وزیر وقت به قتل رسید. در عراق، صدام تعداد بیشماری از چپ‌ها را به قتل رساند و سادات هم در مصر دست به چنین اعمالی زد. از بین رفتن این نیروها، سبب پیدایش وضع موجود شد.

فکر می‌کنید که موجی از پروسه‌های دموکراتیک در جهان اسلامی تغییری خوشایند است؟

آری.

اگر در نتیجه پروسه‌های دموکراتیک، افرادی چون بن‌لادن در عربستان به قدرت برسند، چه اتفاقی رخ خواهد داد؟

این، آن چیزی است که تئوری پردازان آمریکایی آن را قیاس ضدونقیض دموکراسی می‌نامند. اگر شما دولتی را انتخاب کنید که مورد علاقه‌تان نباشد، آری این یک مسئله است. اما این برای امپریالیسم در غرب، جایی که احزاب میانه، میانه چپ یا میانه راست، برنامه اقتصادی نئولیبرال‌های را قبول کرده‌اند و در مجموع به شکل عمده امپریالیسم آمریکا را حمایت می‌کنند، مسئله‌ای ایجاد نمی‌کند. آنها یک مانیفست عمده دارند: حفاظت از سرمایه. اما اگر به‌طور مثال، انتخاباتی در عراق انجام شود، چرا می‌بایستی شیعه‌ها برنده شوند؟ اگر عراقی‌ها باید به شیعه‌ها رأی بدهند، بگذار این چنین کنند. اگر سعودی‌ها خواهان انتخاب وهابی‌ها هستند، بگذار این چنین کنند. اگر اخوان المسلمین توانست دولت تشکیل بدهد، بگذار چنین کنند. مردم یاد خواهند گرفت.

اما مگر شما از انتخاباتی که نتیجه‌اش به قدرت رسیدن فاشیست‌ها در انگلستان باشد حمایت خواهید کرد؟

ما درباره فاشیسم صحبت نمی‌کنیم. این همان اشتباهی است که بسیاری پس از واقعه 11 سپتامبر آن را فاشیسم خواندند. آنها فاشیست نیستند. این قیاس درستی نیست. این احزاب وجود دارند چون چیز دیگری موجود نیست. زمانی که مردم علیه سیاست‌های نئولیبرال می‌جنگند و تنها آلترناتیو بنیادگرایی است، به چه چیز دیگر باید پناه ببرند؟ به سازمان‌های غیردولتی پر از روشنفکرانی که دستمزدهای آن‌چنانی دریافت می‌کنند؟ تمامی چپ‌های جهان اسلامی در سازمان‌های غیردولتی جمع شده‌اند و خود را از واقعیت‌های جاری جدا ساخته‌اند. سوال اما این است که چه آلترناتیوی وجود دارد؟ من فکر می‌کنم که بهتر آن است که انتخابات باشد. مهم نیست که چه کسی به قدرت می‌رسد. آن زمان که مردم به این باور برسند که باید حکومت را عوض کنند، چنین خواهند کرد. دو راه برای تغییر دولت وجود دارد: انقلاب و انتخابات. اگر توده‌ها به‌وسیله انتخابات می‌توانند دولت‌ها را تغییر دهند، خود در مسیر راه، از اشتباهات خواهند آموخت.

شما چگونه بین فاشیسم و بنیادگرایی فرق می‌گذارید زمانی که تشابهات فراوانی بین‌شان به چشم می‌خورد؟

اسلامی‌ها در کشورهای مختلف، متنوع هستند. وهابی‌ها با شیعه‌های عراق فرق دارند، طالبان در افغانستان با روحانیون در ایران فرق دارند. این غلط است که بنیادگرایی و فاشیسم را یکی ببینیم. آن چیزی که تشابه عام بین بنیادگرایی و فاشیسم است، بین استالینیسم و فاشیسم هم به چشم می‌خورد. شما یک حزب استالینی را صرفاً به دلیل وجود تشابهاتی، یک حزبی فاشیستی نمی‌خوانید.

چرا غرب این چنین نسبت به بنیادگرایی اسلامی حساسیت دارد ولی به بنیادگرایی هندوها و مسیحیان حساسیتی نشان نمی‌دهد؟

بنیادگرایی هندوها عالم‌گیر نیست و از سوی دیگر، قدرت‌های غربی بنیادگرایی مسیحی را دوست دارند.

منبع: کارگزاران